

سقوط دیکتاتورها و دموکراسی

شهلا صمصامی



ما امروز شاهد ساخته شدن تاریخ هستیم. تاریخی که از سرنگونی دیکتاتورها سخن خواهد گفت. اگر یک سال پیش کسی پیش‌بینی می‌کرد که تب انقلاب، آفریقای شمالی و خاور میانه را در بر خواهد گرفت، به او می‌خندیدند. ولی ناگهان با یک واقعه به ظاهر کوچک، با شعله آتشی که یک جوان تونسی را سوزاند، طوفان سهمگینی بپاخواست و دیکتاتورها یکی پس از دیگری از مسند قدرت سقوط کردند. دیکتاتورهایی که به نظر میرسید حکومت آنها غیرقابل شکست است، در مقابل موج خشم و نارضایتی مردم و اراده مصمم آنها برای دست یافتن به آزادی و حقوق انسانی بسرعت از هم پاشیدند.

انقلاب‌های مصر، تونس و اکنون لیبی هر یک خصوصیات ویژه خودشان را داشتند. ولی همگی در یک خصوصیت مشترک‌اند و آن از جان‌گذشتگی توده‌های مردم است. در مصر بدون شک وسایل ارتباطی مانند «توییتر» و «فیس‌بوک» نقش اساسی در سرنگونی مبارک داشتند، ولی در لیبی چنین نبود. در بنغازی تعدادی شورشیان از جان‌گذشته، هسته‌های اصلی یک انقلاب واقعی شدند.

شورشانی که بدون داشتن اسلحه کافی و یا وسایل نقلیه جنگی به نبرد مخوف‌ترین دیکتاتور عصر حاضر رفتند. این انقلاب شش ماه بطول انجامید و نبردی واقعی بود. این انقلاب خونین بود. در طول شش ماه تخمین زده می‌شود که بین ۹ تا ۱۵ هزار نفر کشته و هزاران نفر زخمی شده‌اند. از لحظه‌ای که شورشیان در تاریکی شب یکشنبه وارد طرابلس شدند، اگرچه طعم شیرین پیروزی را چشیدند، ولی کشتار ادامه یافت. طرفداران و مزدوران قذافی بیرحمانه بسوی مردم بیگناه شلیک کردند. در آن ساعات بحرانی، مشکل بود فهمید گلوله‌هایی که بدون انقطاع به همه سو شلیک می‌شوند، علامت شادی و دوستانه است و یا از جانب دشمن و مرگبار است.

زمانی که در آن شب یکشنبه شورشیان وارد میدان سبز شدند، میدانی که قرار بود، در اول سپتامبر شاهد جشن‌های چهارم و دومین سال حکومت قذافی باشد، در آن لحظه زندگی مردم لیبی برای همیشه تغییر کرد. جوانی که هنوز خون از زخم‌های دستش جاری بود و چانه زخمی‌اش را با پارچه‌ای بسته بود، با دست به سینه اش کوبید و گفت: «ای مردم

تونس، ای مصریها، ببیند ما مردم لیبی چه کردیم»

درسهای جنگ عراق

در گذشته برای سالیان دراز آفریقای شمالی در اختیار فرانسه بود و لیبی در جرگه دوستان ایتالیا بشمار میرفت. ولی زمانی که شورشیان در بنغازی و شهرهای دیگر دست به تظاهرات زدند و نیروهای نظامی قذافی از زمین و هوا بیرحمانه به تظاهرکنندگان حمله کردند، امریکا و اتحادیه اروپا میدانست که چاره‌ای به غیر از نوعی دخالت نظامی نیست. ولی این بار هیچکس نمی‌خواست اشتباهات جنگ عراق را تکرار کند. حتی شورشیان بنغازی، عراق را در مد نظر داشتند. در مقابل این سؤال که آیا باید در امور لیبی دخالت کرد، پرزیدنت اوباما به جنگ عراق می‌اندیشید. به این دلیل برای هر نوع دخالت نظامی شرایطی را پیشنهاد کرد. اول، وجود یک جنبش مخالف در داخل لیبی که آماده است علیه قذافی وارد مبارزه شود. دوم، هر نوع کمک و همکاری امریکا و جامعه بین‌المللی باید از جانب مردم لیبی درخواست شود. سوم، بدلیل خصوصیات ویژه دنیای عرب، باید کشورهای عربی موافق بوده و همکاری کنند تا این کمک امریکا و اتحادیه اروپا به عنوان دخالت «امپریالیست‌های غربی» در یک کشور اسلامی تلقی نشود. چهارم، باید هر نوع کمکی با اجازه و توافق سازمان ملل باشد و بالاخره اینکه کشورهایی که در این عملیات دخالت دارند باید بخش مهمی از مخارج را بر عهده بگیرند.

بدون شک این طرز فکر اوباما از جنگ عراق و یا برخورد متکبرانه «بوش» بسیار متفاوت بود. از مهمترین تفاوت‌های جنگ لیبی و عراق مخارج آنست. امریکا در جنگ عراق برآستی به ورشکستگی رسید. جنگ عراق برای مردم این کشور و مردم امریکا فاجعه‌آمیز بود.

استراتژی اوباما این بود که با کمک کشورهای عضو «ناتو» و حتا برخی کشورهای عربی از جمله قطر، تنها از طریق بمباران هوایی به شورشیان کمک کنند و به هیچ وجه سرباز به این کشور نفرستند. در داخل امریکا مخالفان اوباما از راست و چپ او را مورد انتقاد قرار دادند. نیروهای چپ امریکا مخالف هر نوع دخالت نظامی بودند. جمهورخواهان یکصدا نبودند ولی برای مثال سناتور «جان مک کین» می‌گفت این استراتژی اوباما می‌تواند جنگ را برای ۱۲ سال ادامه دهد.

واقعیت اینست که استراتژی اوباما بسیار موفقیت‌آمیز بود. در عراق،

امریکا تا کنون بیش از یک تریلیون دلار خرج کرده است. پنج هزار نظامی کشته و هزاران نفر مجروح شدند. در عراق حداقل ۱۰ هزار سرباز عراقی و هزاران نفر از مردم این کشور کشته و بسیاری مجروح و بی‌خانمان شدند. در لیبی مخارج آمریکا یک میلیارد دلار تخمین زده می‌شود که کمتر از یک هفته مخارج جنگ در افغانستان است. هیچ نوع تلفات نظامی وجود نداشته است و تلفات مردم لیبی در اثر بمباران نیز بسیار کم بوده است. در نظر داشته باشیم که ماموران «سیا» در داخل لیبی کمک بزرگی به شورشیان و نیروهای ناتو بودند.

مسئله بسیار مهم در جنگ عراق اتفاقاتی بود که پس از سقوط صدام روی داد. به این معنی که رئیس‌جمهور آمریکا، وزیر دفاع، وزیر جنگ و دولت بوش هیچ نوع برنامه‌ای برای آنچه می‌توانست پس از سقوط رژیم عراق رخ دهد نداشتند. نیروهای مخالف و شورشیان در لیبی به نظر می‌رسد مورد عراق را مطالعه کرده و نمی‌خواهند اشتباه عراق تکرار شود. به این دلیل شورای ملی انتقالی که از ابتدا در بنغازی تشکیل شد، برای لیبی پس از قذافی برنامه ریزی کرده بود. البته در شرایطی که ناگهان یک قدرت ۴۲ ساله سقوط می‌کند، خلاء قدرت بوجود خواهد آمد. در کشوری مانند لیبی که تشکیلات و تأسیسات واقعی مدنی وجود ندارد، شورای انتقالی با چالش بسیار بزرگی روبروست.

صحنه‌های قتل و غارت پس از صدام از مناظر هولناکی است که برای همیشه در تاریخ ثبت شده است. حکومت انتقالی نمی‌خواست لیبی، عراق دیگری شود. ولی ۴۲ سال حکومت ظلم و تا مرز دیوانگی، جراحات زیادی بار می‌آورد.

شاید مردمی که در لیبی انقلاب کردند در پی انتقام جویی باشند. خلع سلاح کردن هزاران نفر از نوجوانان ۱۰ ساله تا مردهای مسن که برای اولین بار با در دست داشتن یک اسلحه طعم قدرت را چشیده‌اند، بسیار مشکل خواهد بود. بوجود آوردن امنیت و نظم، بویژه در پایتخت در روزهای پس از سقوط قذافی ثابت کرد که حکومت انتقالی راه درازی را در پیش دارد. با وجود همه درخواست‌های مصطفی عبدالجلیل، رئیس شورای ملی انتقالی، برخی صحنه‌های طرابلس، خاطرات تلخ بغداد پس از صدام را بیاد می‌آورد.

لیبی، عراق نیست و نمی‌خواهد باشد. این هدف بزرگ حکومت انتقالی است. در حال حاضر فراهم کردن خدماتی مانند آب، برق، بنزین و مواد غذایی برای مردم، بویژه در پایتخت از وظایف مهم حکومت انتقالی می‌باشد. اعضاء شورای ملی انتقالی که از جانب جامعه بین‌الملل به

عنوان حکومت انتقالی به رسمیت شناخته شده‌اند همچنین مصمم هستند که افراد مهم وابسته به رژیم پیشین را به نوعی در اداره امور دخالت دهند. این امر اجتناب ناپذیر است، زیرا بسیاری از مقامات عالیرتبه پیش از سقوط قذافی به نیروهای مخالف پیوستند، در حالی که در عراق سنی‌ها و یا در افغانستان پشتون‌ها پس از سقوط حکومت بکلی طرد شدند.

نحوه کار «ناتو» و آمریکا در لیبی شاید مدل جدیدی برای غرب باشد که بتوانند به وظایف دفاع از حقوق بشر عمل کنند و هم منافع خود را در منطقه حفظ نمایند. مردم لیبی برآستی می‌توانند ادعا کنند که خودشان انقلاب کردند و یک دیکتاتور ظالم را از مسند قدرت برداشتند، بعکس عراق که سربازان امریکایی مجسمه صدام را بزمین انداختند.

در نهایت لیبی برای رسیدن به آزادی، دموکراسی، نظم و امنیت و رفاه راه درازی را در پیش دارد. شورای ملی انتقالی اگرچه از حمایت بین‌المللی برخوردار است، ولی چالش واقعی بوجود آوردن دولت و حکومتی است که در نظر مردم لیبی دارای مشروعیت باشد. رئیس شورای انتقالی گفت: ما می‌دانیم که چشم مردم لیبی و مردم جهان بسوی ماست.

میلیاردها دلار پول قذافی و خانواده‌اش که از جانب آمریکا و اتحادیه اروپا ضبط شده بود، بتدریج آزاد شده و در اختیار حکومت انتقالی قرار می‌گیرد.

بازسازی لیبی با این سرمایه موجود و درآمد آینده نفت شاید ساده تر و سریع تر از نقاط دیگر باشد، بشرط آنکه حکومت انتقالی بتواند ثبات سیاسی بوجود آورد.

سقوط دیکتاتورها و دموکراسی

زمان دیکتاتورها بسر آمده است. در آفریقای شمالی، در خاورمیانه و کره شمالی دیگر مشکل نیست تصور کنیم که دیکتاتورها در حال سقوط هستند. تکنولوژی جدید، به زیان دیکتاتورها بوده است. در هر نقطه دنیا که سرکوبی آغاز شود، اخبار آن توسط تلفن‌های دستی، «توییتر» و «فیس بوک»، بنحوی خارج خواهد شد. شاید بشود ادعا کرد استالین‌ها و عیدی‌امین‌ها متعلق به قرن پیشین بوده‌اند. رژیم‌های پلیسی در خطر زوال هستند.

چنانچه دنیا بتواند از شر دیکتاتورها نجات یابد، دیگر کسی نیست که به تروریست‌ها اسلحه و پول بدهد و یا به آنها پناه دهد. دیگر مردم، مانند کره شمالی در فقر، ترس و گرسنگی زندگی نخواهند کرد.

زمانیکه انسان‌ها آزاد باشند، استعدادهايشان شکوفا می‌شود. با سقوط دیکتاتورها، فقر، بیماری، گرسنگی و ترس نیز برای همیشه از بین خواهد رفت. شاید آن زمان کره زمین نیز به آزادی و پاکیزگی دست یابد.

در نگاه نخست تصور چنین دنیایی می‌تواند واقعی باشد، ولی در نگاه دیگری می‌بینیم که شاید هنوز یک آرزو بیشتر نیست. زیرا سرنگونی خشن‌ترین دیکتاتورها لزوماً به دموکراسی نینجامیده است.

سقوط رژیم دیکتاتوری شاه ایران و انقلاب مردمی به دموکراسی و آزادی ختم نشد. جمهوریهای سابق شوروی همه تبدیل به دیکتاتورهای جدیدی شدند که حکومت را در خاندان خود موروثی می‌بینند. حتی افراد بظاهر انتخاب شده‌ای مانند پوتین و یا چاوز به اسم دموکراسی تمام قدرت را در دست خود دارند. چین اگرچه رهبری مانند مائو ندارد، ولی قدرت اقتصادی‌اش بر قدرت‌طلبی سیاسی‌اش افزوده است. سقوط دیکتاتورها هنوز برای مردم دنیا آزادی و دموکراسی به ارمغان نیاورده است.

بهار آزادی موجب سقوط سه دیکتاتور در تونس، مصر و لیبی شد. نسیم آزادی در این مناطق وزیده است و شاید نهال دموکراسی نیز کاشته شده باشد. ولی آیا این نهال به درختی مقاوم تبدیل خواهد شد یا نه؟ این بزرگترین چالش و پرسشی است که تنها آینده پاسخگوی آن خواهد بود.

منبع : ایران امروز